

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

و صلی علی محمد و آل محمد الائمه و المهدين و سلم تسليما كثيرا

جدال بین اصالت و مُتَغَيِّر یا دَرگیری بین اصالت و مُعاصِرَت

ارائه: دکتر علاء السالم

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

درود بر شما دوستان حاضر در این جلسه

عنوان این قسمت این است: جدال بین اصالت و مُتَغَيِّر یا دَرگیری بین اصالت و مُعاصِرَت

اشکالی که از قدیم الایام نشأت گرفته است، به اندازه قدمت تفکر فلسفی نزد انسان، چه فلسفه دینی و چه فلسفه مادی، ثابت با متغیر چگونه مرتبط میشود؟

برای این اشکال صورت های متعددی است، ولی ما فقط به اشکال از جهت نوع بینش نگاه میکنیم، جهت دینی یا ارتباط آن با دین.

همانطور که روشن است، دین اصالت و ثبات است، دین مساوی با اصالت و ثبات است، در حالی که انسان، مساوی با تغییر و جدید شدن است، از این جهت که موجودی است که به زمان و مکان مرتبط است، در نتیجه در جهت های مختلف تجدید میشود، در مسائل فرهنگی یا ارتباطات اجتماعی، یا در مسائل شخصی و مشابه آن، انسان موجودی مُتکامل و مُتجدد است.

از این جهت که ما دین دار هستیم انسان میخواهد با دین مرتبط شود، دین یعنی ثبات و اصالت، انسان یعنی تغییر و تجدید، چگونه این ثابت به متغیر مرتبط میشود؟

چگونه برای این موجود متجدد در همه مسائل و متغیر در موارد مختلف امکان دارد که با چیزی مرتبط شود که ثابت و اصیل است؟

اما این اشکال چگونه نزد مسلمانان به وجود آمده است؟

از این جهت که ما مسلمان هستیم و برای ما مهم است که این اشکال را مطرح کنیم و راه حل هایی که برای آن بیان میشود بررسی کنیم، چون مسلمان هستیم، و به خداوند و محمد و آل محمد ص ایمان داریم.

عزیزان نگران نشوید وقتی بفهمید علت به وجود آمدن اشکال و این جدال فکری بین مسلمانان بالذات، سخن و تفسیر اشتباهی است که برای ختم نبوت داده شده است، آنان چه میگویند؟

آنها میگویند: این اشکال یکی از نتایج ختم نبوت، به معنای قطع شدن وحی، میباشد، هر فردی به متفکرین یا نویسندگان و مولفان اسلامی مراجعه کند، چه در عصر فعلی یا عصر پیشین، میبیند که آنان ختم نبوت را به معنای قطع وحی تفسیر کردند، بعد از رحلت پیامبر ص اتصال به آسمان و ارتباط به غیب وجود ندارد، در نتیجه دین ثابت

مانده است، دین اصیل ماند، دین به ماوراء ماده مُتصل نیست، وقتی اتصال به آسمان قطع شده است، بعد از رحلت پیامبر ص انسان متغیر است یا ثابت؟ قطعاً متغیر است، قطعاً در تمام جوانب متغیر است، چگونه جور در می آید که انسان با دینی مرتبط باشد که بعد از رحلت پیامبر خاتم، اتصال به وحی قطع شده است؟ همانطور که آنان خاتم را به قطع شدن اتصال به غیب تفسیر کردند، و اینکه هیچ ارتباطی با آسمان نیست.

اشکال نزد مسلمانان از اینجا به وجود آمده است.

اما متفکران، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با این اشکال و جدال چگونه رفتار کردند؟

در آغاز از بی دینان شروع میکنیم، افرادی که دین را انکار میکنند، قطعاً این افراد این اشکال را در بوق و گرنه میکنند، و از آن برای یکی از علت هایی که به دین طعنه زده میشود، استفاده میکنند، در نتیجه دین برای رهبری انسان ناتوان است، و دین نمیتواند خواسته های جدید و متغیر انسان را پاسخ دهد، آنان میگویند: این اشکال برای از بین بردن اعتقاد به دین کافی است، دینی که قادر نیست که با انسان همراهی کند؛ انسان به چیزی نیاز دارد که نیازش را پاسخ دهد و خواسته هایش را به انجام برساند، و زمانی که نیازهای جدیدی، به استمرار، به وجود می آید، همانطور که در عصر حاضر مشهود است، دین بر ثبات و جمودش باقی مانده است، و نُصوصی دارد که مخاطبش گروه هایی قبل از 1400 هستند، در نتیجه چگونه صلاحیت دارد انسان عصر فعلی را مورد خطاب قرار دهد؟ این اشکال را راهی برای طعنه زدن به دین قرار دادند.

به نسبت علمای اصول اهل سنت، همچنین آنان میگویند: به وجود اشکال اعتراف میکنیم و نیاز به راه حلی داریم، ولی راه حلی که پیشنهاد کردند چیست؟ اختراع میکنیم و بر اساس این اختراعاتشان تعدادی مسائل به وجود آوردند تا به واسطه آن دین را همراه با تکامل انسان کنند، به عنوان مثال: سدّ ذرایع، این مسئله اصولی که در این علم تدریس میشود، یا مصالح مُرسله، یا مانند قیاس و مانند اینها، این ابزارها را اختراع کردند و به دین اضافه کردند، تا آن را همراه با انسان و زندگی در حال تکاملش قرار بدهند، و اگر اعتقاد نداشتند که دین بر مسائلی که در زمان پیامبر ص بود ثابت است، و اگر اعتقاد نداشتند که دین نمیتواند خواسته های انسان و زندگی جدیدش را پاسخ بدهد، این ابزارهای جدید را اختراع نمیکردند؛ این مسئله بدیهی و روشنی است، و الا اگر اعتقاد داشتند دین کامل است و به سخن خداوند تبارک و تعالی یقین داشتند:

(الیوم اکملت لکم دینکم)

(امروز دینتان را کامل کردم)

و به این حقیقت در عمل یقین داشتند، انگیزه ای نداشتند تا اینکه ابزارها و پایه های استنباطی جدیدی اختراع کنند که در زمان پیامبر ص نبود؛ اختراع آنان نسبت به این مسائل اصولی که با آن احکام را تشریح میکنند به چه معناست؟ یعنی چیزی که از دین نزد ماست برای پاسخ به نیازهای انسان کافی نیست، سدّ ذرایع و مصالح مُرسله و قیاس و مانند آن، اینگونه برخورد کردند و گفتند: ما اشکال را برطرف میکنیم، ولی از راه اضافه کردن ابزارهای جدید، و اگر این ابزارها را اضافه نکنند، دین قادر به همراهی با زندگی انسان نیست.

خوب، بعضی از علمای سنی و شیعه، مخصوصاً متفکرین آنان میگویند: این اشکال را با تقسیم دین به دو قسمت حل میکنیم:

قسمت ثابت که مختص مسائل اعتقادی است، و قسمت متغیر که در مورد فروع دین و تشریح ها و معاملات و مانند آنهاست.

در نتیجه آنان این چنین میگویند: اشکال را اینگونه برطرف میکنیم که بخشی از دین، نیازهای انسان را پاسخ میدهد و این در مسائل شرعی باشد، اما مسائل عقایدی ثابت است و اعتراف میکنیم که مسائل عقایدی جامد و اصیل است و امکان ندارد برایش تغییر یا مانند آن پیش بیاید، آنها تصور کردند که با تقسیم دین به مجموعه ای از مسائل ثابت و مسائل متغیر یا بگو: اصول ثابت یا فروع متغیر، این اشکال را برطرف کردند، و همانطور که به زودی میفهمیم اشکال هنوز باقی است.

برخورد چهارم که با این اشکال رو به رو شدند اینگونه است که میگویند: برای متفکرین جدید، امکان قرائت نصوص و متون دینی فراهم میکنیم، آنان با این کار دین را به مجموعه ای از قرائت ها تقسیم کردند، به چه معنا؟

میگویند: به کتاب های دینی مراجعه میکنیم و لازم نیست که اعتراف کنیم همه آن صحیح است و توانایی دارد دست انسان را بگیرد و به سمت تکامل و معاصرت و... ببرد، بلکه این کتاب ها به غربال کردن نیاز دارد، و تاکید میکنم و بر شما پنهان نیست، بیشتر شما طلبه های علوم دینی و محققانی هستید، بر شما بعضی از تصورات پنهان نیست که میگویند: کتاب های دینی به غربال کردن نیاز دارد، به چه معنا؟ یعنی دین به شکلی که الآن وجود دارد، توانایی پاسخ به مسائل جدید و تغییرات و نیازهای انسان را ندارد، بلکه این دین باید غربال شود و این کتاب ها و متون باید غربال شود، و قسمتی از آن گرفته میشود که به تکامل انسان کمک میکند، و با درخواست های او منسجم باشد، اما بقیه جزو دین نیست، طبعاً قرائت جدید یا بازگشایی برای قرائت جدید را حتی افرادی که به خط شیعی منتسب هستند دعوت میکنند (و آن را قبول دارند)، چه برسد به برخورد دیگر؛ میگویند تجدید قرائت و دعوت به بازگشایی برای آن، فقط در روایت نیست، حتی در قرآن نیز میباشد، در توانایی آنان است که به ما صلاحیت بدهند تا قرآن و آیات قرآن را بفهمیم، و از آن مفاهیم جدیدی استخراج کنیم که قبلاً به آن اشاره نشده بود، مخصوصاً افرادی که ادعای ایمان به اهل بیت ص میکنند. (این افراد نیز این مسئله را قبول دارند)

بنابراین این 4 نوع برخورد بود که با این اشکال رو به رو شدند.

قبل از اینکه این سخنان را بررسی کنیم مثالی میزنم، تا بررسی من و ذکر کلمات آنان خالی از برهان و دلیل نباشد، بعضی از کلمات و جایگاه های علمای شیعه، مخصوصاً متأخرین، را ذکر میکنیم، و نوع برخورد آنان با این اشکال را می آوریم.

سخن اول برای شیخ مکارم شیرازی، صاحب تفسیر نمونه است، ایشان میگوید:

به این سوال میتوانیم اینگونه پاسخ دهیم: به خوبی میتوانیم به این سوال اینگونه پاسخ دهیم، با در نظر گرفتن مساله دیگر، اینکه: اگر برای همه قانون های اسلام ویژگی جزئیت باشد، و اینکه برای هر موضوعی حکم جزئی معینی تعیین شده است، مجال و فرصت این سوال میباشد، اگر همه قوانین و تشریحات اسلامی ویژگی جزئیت داشته باشد، اگر همه آنها عبارت از تشریحات باشند، او دین را به اصول و فروع تقسیم کرده است، همانطور که گفتیم: به مجموعه ای مطالب ثابت و مطالب متغیر، اما اگر دانستیم که در آموزه های اسلام سلسله ای از اصول کلی واقعاً وسیع است، اصولی که میتواند بر نیازهای متغیر انسان تطبیق کند، در این صورت فرصتی برای این اشکال نمیماند.

همانطور که قبلاً گفتیم: یکی از راه حل هایی که برای حل این مشکل می آورند این است که دین را به 2 قسمت تقسیم میکنند: مجموعه ای از مطالب متغیر که شرایع است و مجموعه ای از مطالب ثابت که اصول است، و فکر میکنند که انسان با توجه به جنبه عقایدی اش میتواند با دین مرتبط شود، هر چند جنبه شرعی اش متغیر است، و این تصور اوست که میتواند اشکال را برطرف کند.

سخن دوم برای شهید مطهری ره است در کتابش با نام (ختم نبوت) که عبدالکریم محمود آن را ترجمه کرده است و در لبنان منتشر شده است، مطهری میگوید:

برای پاسخ به اشکال، تفکر خودش در اثبات جاودانی اسلام و قادر بودنش بر همراهی با متغیرات را عرضه کرده است، و راه حل مطهری در بردارنده چند نکته است:

قبول عقل به عنوان منبعی برای تشریح، و اگر عقل را به عنوان منبع تشریح قبول نکنیم عقل نمیتواند با متغیرات انسان همراهی کند، بنابراین چند چیز برای حل مشکل اختراع میکند:

قبول عقل به عنوان منبعی برای تشریح، همه گیر بودن اسلام، قانون های ثابت باید آن را قبول کنیم، قوانین حق و ثو، همانگونه که ایشان میگوید و اندکی بعد آن را توضیح میدهم، صلاحیت های حکومت اسلامی، اجتهاد.

با من باش، مطهری به دین چند چیز اضافه کرد:

1. اجتهاد

2. دادن صلاحیت هایی به حکومت اسلامی که معصوم به آن داده است

3. قواعدی تاسیس شود به نام قواعد حق و ثو، مانند: قاعده لاضرر، این قاعده میتواند بعضی از قواعد ثابت را نسخ

کند، روشن است چگونه؟ از این قواعد به قواعد فقهی حاکم بر مسائل فقهی دیگر تعبیر میشود، مانند: شما حق داری مشغول به کار شوی، ولی یک قاعده ای را باید در نظر بگیری، همان قاعده ای که مطهری آن را به حق و ثو نامگذاری کرده است، لاضرر، یعنی با کارت به دیگران ضرر و زیان نرسانی، این قاعده بر بقیه احکام شرعی و فقهی حاکم است، ما باید این کار را انجام دهیم، تا بتوانیم به نیازهای متغیر انسان پاسخ بدهیم، یعنی این قواعد کلی و اساسی است و میتواند حاکم به بقیه تشریحات اسلامی شود، حتی میتواند مسیر حکم را تغییر دهد

این منظور مطهری است، ولی دین به تنهایی توانایی پاسخ و همراهی با زندگی انسان را ندارد، به همین خاطر اجتهاد را اضافه کرده است، و صلاحیتی برای حکومت اسلامی قرار داده است تا برای آن صلاحیتی مانند صلاحیت معصوم باشد، همچنین اعتراف کرده است که دین به ثابت و متغیر تقسیم میشود، تمام اینها، ابزارهایی است که به دین اضافه شده است تا بتواند نیازهای انسان را پاسخگو باشد.

سوالی که میخوام از شما پاسخش را بپرسم: اگر صاحبان این سخنان اعتراف داشته باشند که دین کامل است، همان طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است، آیا نیازی به ایجاد این قواعد داشتند؟ چرا قواعدی ایجاد کردند؟ قواعدی مانند حق و ثو و اینکه صلاحیت های معصوم به غیر او داده میشود، و اجتهادی که از آن احکام ظنی برداشت میشود، همانطور که خودشان میگویند، آنان چرا این قواعد را بیان کردند؟ یا بحث مناسبات حکم و موضوع، همانطور که در علم اصول معروف است، اینکه احکام با توجه به مناسب های مختلف تغییر میکند، آنان این سخن را گفتند و این قواعد را ایجاد کردند و این کارشان اعتراف ضمیمی به این است که دین کامل نیست.

خوب، سخن سوم را به عنوان سخن پایانی در این قسمت میگویم، سخنی از شهید محمد باقر صدر ره، ایشان راه حلی که آن را مَنطِقَةُ الْفَرَاغ (قسمت خالی) نامیده است اختراع کرده است، میگوید:

به واسطه این راه حل مجتهد جامع شرایط میتواند آن را پُر و جبران کند، تا مشکل را حل کند.

میگوید منطقه الفراغ که باید به فردی صلاحیت داده شود، چرا؟ زمانه جدید میشود و این قسمت را دین پر و جبران نکرده است، کتاب های دینی آن را پر نکرده اند، این منطقه الفراغ، صلاحیت به مجتهد جامع شرایط میدهد تا

نسبت به آن علم و آگاهی داشته باشد.

خوب، اینها چند نمونه بود و فکر کنم بقیه نیز با این مشکل اینگونه برخورد میکنند، چون این افراد بزرگ ترین متفکران اسلامی شیعه در این عصر هستند.

الآن دوست دارم که تعلیقاتی، ولو این که سریع باشد، خدمتتان تقدیم کنم، و به همراه شما راه حل هایی را که متفکران اسلامی، مخصوصاً شیعه، اختراع کردند مورد مناقشه قرار دهیم.

میگویم: تفسیر آنان نسبت به ختم نبوت، به این که وحی بعد از پیامبر ص قطع شده است، صحیح نیست، در نتیجه انگیزه اشکال و جدال یکباره باطل میشود و راه حل هایی که بیان کردند به طریق اولی باطل است، چون این مسائل بر تفسیر اشتباه از یک بحث عقایدی بنا شده است، همان تفسیر ختم نبوت، در نتیجه هر چیزی که بر تفسیر باطل بنا شده است، آن نیز اشتباه است، بلکه اینگونه بگو: هر چیزی که بر باطل بنا شود، باطل است.

سید احمدالحسن ع در کتاب **نبوت خاتم**، تصور صحیح در مورد ختم نبوت را بیان کرده است، و این مشکل را روشن نموده است، و **ما باید جایگاه این فرد الهی بزرگ را بدانیم**، و اینکه چرا با این کتاب شروع کرده است، چون این مبانی چیزی است که مسائل فکری زیاد و حساسی بر آن بنا شده است، بنابراین این تفسیر اشتباه است، و همه میتوانید به کتاب کافی و بصائر الدرجات صقار مراجعه کنید، تا ده ها روایتی که دال بر این است که وحی بعد از محمد ص استمرار دارد، و فرشتگان همیشه با آل محمد ص، صبح و شب، ملاقات میکردند، و **روح القدس اعظم** بعد از جدشان ص، آل محمد ص را تسدید میکند، و سخن خداوند تبارک و تعالی را در سوره قدر دقت کنید، این آیه صریح و روشن است که:

(تَنْزَّلُ)

(دائماً فرستاده میشود)

خودشان میگویند که فعل مضارع برای استمرار است، و آقای من باقرالعلوم، آفرین بر شما وقتی که فرمودید: **با کسی با سوره قدر احتجاج نکرید مگر اینکه او را شکست دادید.**

بنابر این آیه صریح قرآن کریم و روایات صریح محمد و آل محمد ص، اتصال به غیب استمرار دارد، لااقل نسبت به آل محمد ص استمرار دارد، ده ها روایات اهل بیت ع کریم را چه کار کنیم؟ بلکه غافل گیر نشوید وقتی بدانید برای شما نیز قسمتی از درب وحی باز است.

رسول الله ص بعد از نماز صبح به یارانش رو میکرد و میفرمود:

(هل من مُبشرات)

(آیا بشارتی است)

یا نبوت قطع شده است مگر مبشرات، بنابراین جزئی از وحی برای ما انسان های عادی و فقراء و مساکین باز است، پس آل محمد ص چه طور؟

بنابراین باز میگردم:

1. تفسیر ختم نبوت که متفکران اسلامی، شیعه و سنی بیان کردند، باطل و اشتباه است و هر چیزی که بر اشتباه و باطل بنا شود باطل و اشتباه است.

2. اختراع ابزارهایی که به دین توانایی همراهی دهد، همانطور که اهل سنت سد ذرایع و مصالح مرسله و قیاس را ایجاد کردند، به نسبت شیعه اجتهاد را ایجاد کردند همانطور که اندکی قبل شنیدیم، منطقه الفراع ایجاد کردند، صلاحیات معصوم را به غیر معصوم دادند، دین را بدون دلیل به 2 قسمت تقسیم کردند: ثابت و متغیر، ایجاد کردند و ایجاد کردند، ایجاد این ابزارها اعتراف ضمنی و صریح بر این است که دین کامل نشده است، و الا اگر اعتقاد داشتند که دین کامل است نیازی به ایجاد این مسائل نداشتند؛ این مناقشه دوم بود.

عزیزانم مناقشه سوم

3. حصر این که برای حل مشکل فقط به قانون توجه کنند اشتباه است، الآن سخنان برخی از علماء را شنیدیم، آنان به چه چیزی توجه میکنند؟ به قانون اسلامی و تشریح اسلامی توجه میکنند، بگذارید اینگونه بگویم: فقط به نص اسلامی نگاه میکنند، و آن را تقسیم به ثابت و متغیر کردند، و ویژگی هایی به این نص دادند، شامل شدن دین یا مثلاً حق وئو، در نتیجه نگاهشان به کجاست؟ نگاهشان فقط به نص است، نگاهشان فقط به قانون است، نگاهشان فقط به تشریح است، و من به آنان میگویم: اگر میلیون ها سال ادامه پیدا کند، و فقط به قانون دقت کنید اصلاً ویژگی کامل شدن به دین داده نمیشود، دین اصلاً نمیتواند انسان را همراهی کند، ویژگی نص و متن سکوت است، و نص ساکت نمیتواند دستان انسان را بگیرد و با تمام مسائل متغیر انسان همراهی کند، این نص باید هم ردیفی داشته باشد، سخنگویی باشد، قانون به تنهایی نمیتواند مردم را رهبری کند، نیاز به فردی داریم که در قانون خُبره است و آن را در کنار قانون قرار دهیم، و این 2 مورد که عبارت از قانون و فرد خبره در قانون است، فردی که قانون را اجراء میکند، باعث میشوند دین دست تو را برای رفتن به سمت خدا و خوشبختی دنیا و آخرت بگیرد. اما کل تلاش هایی که انجام دادند، هر چند میلیون ها سال طول بکشد، باعث نمیشود و هرگز نمیتوانند دین را همراه با زندگی انسان کنند.

راه حلی که برای این مشکل میدهم از سخنان سید احمدالحسن ع است.

برادرانم راه حل صحیح این است، جدال بین اصالت و مُتَغَيِّر، تمام مسائلی که شنیدید بحث هایش طولانی است، و اگر خوف اطاله بحث نبود، برایتان مفصل توضیح و شرح میدادم.

خلاصه و در یک کلمه باید اعتراف کنیم که دین با حاکمیت خداوند مساوی است، به این معنا که قانون و اجراکننده آن هر دو الهی هستند، باید به این حقیقت اعتراف کنیم، اگر بخواهیم این مسئله را تفصیل دهیم و اگر دین را عبارت از یک دایره بدانیم، دین عبارت از دو نصف دایره است، نصفی از آن عبارت است از قانون اساسی که در قرآن کریم جلوه کرده است، نصف دیگر، عبارت است از، فرد خبره در قانون که در بخش رسالت در محمد و آل محمد ص جلوه کرده است.

بنابراین ای مومن، اگر میخواهی ایمانت کامل شود، باید دو نصف دایره را بگیری.

منظور از دو نصف چیست؟

همان تقلین، همانطور که محمد ص فرمود: من دو چیز گران بها در میان شما قرار دادم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمیشوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

کتاب خدا همان قانون اساسی و دستور جاودان است، عترتم اهل بیت همان فرد خبره در قانون است، یعنی فرد خبره ای که از سوی خداوند تعیین شده است، یعنی ولیّ خداوند که با اخلاصش توانسته است، هم ردیف قانون قرار گیرد، در نتیجه این کل دین است.

در باب قرآن کریم خداوند به حبیبش محمد ص میفرماید:

(ونزلنا الیک الذکرتیبیاناً لکل شیء)

(قرآن را به تو و برای بیان هر چیزی فرستادم)

بنابراین در باب کتاب، کوتاهی و مشکلی نیست، اینکه تمام مسائل اساسی که تو به آن نیاز داری در آن است، دین آمده است تا دست تو را برای رفتن به سمت خداوند تبارک و تعالی بگیرد، و الا، ای مردم شما فقیران به سوی خداوند هستید و خداوند بی نیاز و مورد ستایش است، بنابراین در باب قانون، آن بیان هر چیزی است.

در باب فرد خبره در قانون، اهل بیت ع فرمودند:

(لاتخلو الارض منا)

(زمین از ما خالی نمیشود)

حتی یک لحظه از ایشان خالی نمیشود.

محمد بن حکیم میگوید: بر امام رضا ع وارد شدم و عرض کردم: آیا زمین بدون حجت باقی میماند؟ فرمود: خیر، اگر اینگونه شود، اهلش را در آن فرو میبرد.

اهلش را فرو میبرد، به رغم اینکه قرآن در آن باشد، اهلش را فرو میبرد، به رغم اینکه آن نصف وجود داشته باشد، به رغم اینکه یک ثقل وجود داشته باشد، زمین اهلش را فرو میبرد، چون در آن فرد خبره ای وجود ندارد، تا به این قانون حق و نقش آن را بدهد، و الا آیا اگر قرآن به دست متفکران و هابی قرار بگیرد، حقتش اداء میشود؟ آیا در قانون مشکلی وجود دارد؟ اگر در کنار قانون فرد خبره در قانون وجود نداشته باشد، ابزاری میشود تا هوای نفس و مصلحت های دیگران را پاسخ بدهد، و شیطنتی که در کنار نص و متن انجام میشود، بنابراین تبدیل به ابزار بازیچه ای میشود؛ واضح است؟

بنابراین در باب قرآن کریم، قرآن بیان هر چیزی است، در باب خلیفه یا هم تراز قرآن کریم ثقل دیگر، زمین تا روز قیامت از حجت خالی نمیشود.

نتیجه در یک کلمه: کتابی که همه چیز را بیان میکند و فرد خبره در قانون یا حجت که در هر زمانی وجود دارد، مساوی با همراهی دین با انسان تا نهایت راهش است.

هر تفسیر دیگری غیر از این، حکم کردن به شکست دین در رهبری دین به سمت خوشبختی در دو منزل است، اگر به هر کدام از آن اعتقاد داشته باشی، به قانون و دستور الهی و در همان زمان به فرد خبره در قانون ایمان داشته باشی، فردی که فقرات این دستور را اجرا میکند، مشکل حل میشود، و هیچ تفسیر دیگری، غیر از این تفسیر، نمیتواند همراهی دین با زندگی انسان را حل کند.

در نتیجه اشکال بین ثابت و متغیر نزد چه کسی به وجود آمده است؟ نزد افرادی که به وجود حجت در هر زمانی ایمان ندارند، حجتی که در کنار قرآن قرار گیرد و آنچه را که خداوند تبارک و تعالی میخواهد بیان نماید، اما اگر

در هر زمانی حجت وجود دارد و نزد او تمام راه حل هایی که برای مسائل متغیر است وجود دارد، چون ایشان همانطور که گفتیم فرد خیره در قانون است، بنابراین آیا چیز جدیدی وجود دارد که خلیفه خداوند نتواند آن را برای انسان حل کند؟ اصلاً اینگونه نیست، به اینگونه همراهی با دین میشود.

بنابراین نکاتی مانده است که آن را بیان میکنم و از طولانی شدن بحث عذر خواهی میکنم.

1. عزیزانم خلاصه بحث، به نسب شخص خودم و قطعاً شما شنیدید، هر چند موضوع به بحث طولانی نیاز دارد، خلاصه و حقیقت این است که: این سخن (حسبنا کتاب الله) (فقط کتاب خدا برای ما کافی است) مساوی با این سخن است که قانون الهی به تنهایی برای همراهی با انسان کافی است.

2. عزیزانم نکته دوم که مثبتی بر بحث است این میباشد: هر کسی میخواهد به جاودانی اسلام، ایمان بیاورد و آن را انتخاب کند و اینکه اسلام قدرت دارد با انسان همراهی کند، هر کسی میخواهد به این مطلب ایمان بیاورد، قطعاً باید به وصیت رسول الله محمد ص در شب وفاتش ایمان بیاورد. و اگر وصیت را قبول نکند، به شکست دین حکم کرده است و اینکه دین نمیتواند با زندگی جدید انسان همراهی کند؛ انسان مومن و منصف یکی از این دو مسئله را انتخاب کند. و مومن حتماً ایمان به دین را قبول میکند و اینکه دین میتواند با انسان تا آخرین لحظه زندگی اش همراهی کند. و این مسئله با پذیرش وصیت رسول الله محمد ص در شب وفاتش قابل دست یابی است، چون این وصیت، اوصیاء رسول الله ص را از روز اول تا امروز و حتی تا روز قیامت مشخص کرده است.

3. عزیزانم نکته سوم، هر چند این نکته به یک جلسه نیاز دارد، ولی خلاصه میگویم، غیاب معصوم و به وجود آمدن زمان فترت و پنهان بودن حجت از مردم به معنای همراهی نکردن سرپرست حقیقی دین نسبت به نیازهای جدید مردم نمیشود، اصلاً اینگونه نیست، بلکه عکس این مطلب صحیح است، چون مردم علت حقیقی غیبت معصوم هستند، همانطور که سید احمدالحسن ع در بحث آیه اكمال دین آن را توضیح دادند و هر کسی تفصیل آن را میخواهد به آن بحث مبارک مراجعه کند.

4. تظاهراتی که امروزه در عراق انجام میشود بر شما پنهان نیست، نکته روشن است، یا فساد در قانونی است که انسان میخواهد با آن حکومت کند، یا فردی که قانون را اجرا میکند فاسد است، اما اگر هر دو فساد با هم جمع بشوند، وای بر مردمی که این دو فساد با هم جمع شدند.

نصیحتی از من و از ما، چون جزئی از این مردم هستیم، به تظاهر کنندگان:

تظاهراتی که امروزه در عراق علیه فساد قانونی و فساد فرد اجرا کننده در حال برگزاری است، با عوض کردن افراد فاسد با دیگران امکان پذیر نیست، فرد دیگری که روش حاکمیت مردم را اجرا میکند، گفتیم که ضمانت با قانون معصوم و اجرا کننده معصوم میباشد، ای عراقی ها، تمام مشکلات شما با رجوع به حاکمیت خدا قابل حل است، یعنی به قانون + اجرا کننده نیاز است که هر دو از سوی خداوند تعیین شده اند. و قانون و اجرا کننده، به فضل خداوند، در این زمان وجود دارد، با وجود وصی و فرستاده امام مهدی ع سید احمدالحسن ع.

5. نکته آخر، بعد از این که فهمیدیم اشکال و جدال در این موضوع به خاطر تفسیر اشتباه از ختم نبوت است، من به بینندگان عزیز هدیه ای تقدیم میکنم، کتاب نبوت خاتم نبوت محمد ص تالیف سید احمدالحسن ع وصی و فرستاده امام مهدی ع، و این کتاب در سایت های رسمی دعوت و کتاب فروشی های دعوت موجود است.

بنابراین ضروری است که معنای صحیح ختم نبوت و فرستادن را بررسی کنیم، معنایی که با متون دینی، قرآن و روایات، همخوانی دارد تا به واسطه آن شبهات را حل کنیم، و یکی از این شبهات شبهه متغیر با ثابت است. چیزی

که بعد از رحلت پیامبر ص به اتمام رسیده است، فرستادن مستقیم از سوی خداوند تبارک و تعالی است، ولی بعد از محمد ص فرستادن و برانگیختن از سوی ایشان شروع شده است.

به همین خاطر در زیارت پیامبر ص میگوییم:

(السلام علیک ایها الخاتم لماسبق والفتاح لما استقبل)

(سلام بر تو ای فردی که قبل را به پایان رساندی و آینده را آغاز نمودی)

این خلاصه ای بود و برای تفصیل و توضیح به کتاب **نبوت خاتم سید احمدالحسن روحی فداه**، مراجعه کنید، و میتوانید به واسطه آن ارتباط بین ثابت و متغیر را با وجود همیشگی خلیفه خدا در هر زمانی پاسخ دهید.

والحمد لله وحده وحده وحده